

و خدایی که همین نزدیکی است

جهانی که پیرامون ما قرار دارد، کتابی از نشانه‌های خداوند است. کتابی که صفحات آن ما را به فکر فرو می‌برد. ما در ۷ شمارهٔ قبل به موارد فراوانی از تنظیم‌های ظریف طبیعت اشاره کردیم. تنظیم‌های ظریفی که به وجود آفرینندهٔ قدرتمند جهان دلالت می‌کنند. اکنون می‌خواهیم نگاهی کلی به این موضوع کنیم و ببینیم رابطهٔ انسان، طبیعت و خداوند چگونه است؟



من هستم

ممکن است بتوانیم «وجود» داشتن دیگران را منکر شویم و آن‌ها را زایندهٔ فکر و خیال خودمان بدانیم، اما در مورد خودمان نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. اولین چیزی که هر کسی می‌داند، این است که خودش وجود دارد. فلاسفه به این نوع آگاهی «علم حضوری» می‌گویند.

واجب‌الوجود

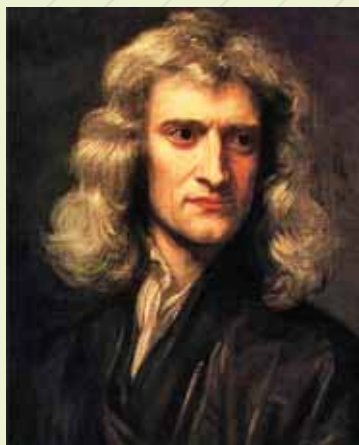
فلاسفه به مفاهیم عادی و معمولی نگاه ویژه‌ای دارند و آن‌ها را با دقت بیشتری بررسی می‌کنند. یکی از این مفاهیم «وجود» است. در یکی از براهین فلسفی که به «برهان وجوب و امکان» معروف است، اثبات می‌شود که اگر «وجود» وجود داشته باشد، حتماً «واجب‌الوجود» هم وجود دارد. واجب‌الوجود که معنایی شبیه به واژهٔ خدا (خود+آ) دارد، به معنای چیزی است که برای وجود داشتن خودش نیازی به چیز دیگری ندارد. فارابی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و... این برهان را در کتاب‌هایشان مطرح کرده و توضیح داده‌اند.

خدا

چون ما وجود داریم، حتماً واجب‌الوجود (خدا) هم وجود دارد.

دانشمندان و خدا

لایب نیتس^۱، که بیشتر به علت کارهایش در حساب دیفرانسیل و انتگرال مشهور است، می‌گوید: «این خصوصاً در علوم است ... که ما عجایب خداوندی را می‌بینیم ... به همین علت است که من از ابتدای جوانی، خود را به علمومی که دوست دارم، سپرده‌ام.»



نیوتن وقتی معروف‌ترین کتاب خودش (Principia) را دربارهٔ مکانیک می‌نویسد، می‌گوید: «من (در این کتاب) نگاهم به آن اصولی بود که ممکن است مردم را به سوی اعتقاد به خدا سوق دهد و هیچ چیز بیش از این مرا خوش‌حال نمی‌کند که متوجه شوم، کتابم برای این منظور مفید بوده است.» او جهان اطراف ما را نشانهٔ وجود خدا می‌داند و می‌گوید: «آیا از پدیده‌ها بر نمی‌آید که موجودی غیرجسمانی، حتی و حکیم وجود دارد؟»

«آیا به آسمان بالای سرشان نظر نکرده‌اند که آن را چگونه بنا کرده و زینتش داده‌ایم که هیچ‌گونه خلل و شکافی در آن نیست؟» (ق / ۶)

برهان نظم

از ابتدای تاریخ، انسان شاهد جهان عجیبی در اطراف خود بوده است. شاید در آغاز اطلاعات ما از این جهان بسیار ابتدایی بود، اما امروزه با پیشرفت‌های فراوانی که در علم و فناوری رخ داده است، درک بسیار دقیق‌تری از جهان اطرافمان داریم. ما قوانین طبیعت را می‌شناسیم و می‌توانیم دربارهٔ چگونگی آن‌ها فکر کنیم. امروزه با استفاده از شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای می‌دانیم که اگر در جهان ما، نیروی گرانش کمی قوی‌تر یا ضعیف‌تر بود، شرایط مناسب برای پیدایش انسان پدید نمی‌آمد. اگر نیروهای هسته‌ای جور دیگری بودند، ستاره‌ها شکل نمی‌گرفتند و عناصر مورد نیاز برای پیدایش انسان به‌وجود نمی‌آمد. اگر ابعاد جهان ما متفاوت بود، پیدایش ما محال بود. اگر میزان ماده‌ای که در جهان ما وجود دارد و حتی نحوهٔ پخش شدن این ماده، تغییر اندکی می‌کرد، یا هیچ ستاره و کهکشانی شکل نمی‌گرفت یا جهان به دنیایی از ابرسیاه‌چاله‌ها تبدیل می‌شد. در نتیجه موجودی به نام انسان شکل نمی‌گرفت. خلاصه اینکه امروزه دانشمندان متوجه شده‌اند که «قوانین فیزیک و شرایط اولیهٔ جهان ما دقیقاً به صورتی است که انسان بتواند به‌وجود بیاید». کیهان‌شناسان به این موضوع، «اصل آنتروپیک» می‌گویند. رابرت جاسترو (رئیس مؤسسه و رصدخانهٔ مونت ویلسون آمریکا) می‌گوید: «اصل آنتروپیک خداباورانه‌ترین چیزی است که تاکنون از علم بیرون آمده است».

جهان هماهنگ

در روزگار باستان که دلیل پدیده‌های علمی مشخص نبود، هر پدیده‌ای به‌صورت جداگانه توجیه می‌شد. مثلاً باد یک پدیده بود، صوت یک پدیدهٔ جداگانه و... با چنین تصوراتی، انسان‌های عهد باستان مجبور بودند به خدایان متعددی معتقد باشند. مثلاً یونانی‌ها «وولکن» را خدای آتش و آهن می‌دانستند و «پتون» را خدای دریاها. اما با گذر زمان، دانشمندان پدیده‌های متفاوت علمی را یکی پس از دیگری با هم متحد کردند. مثلاً فهمیدند که «صوت» و «باد» هر دو به‌دلیل حرکت ذرات هوا اتفاق می‌افتند و «نور» و «گرما» دو نمود متفاوت از تابش الکترومغناطیسی هستند. امروزه می‌دانیم که عناصر گوناگون طبیعت در ساختارهای ریز از قوانین یکسانی تبعیت می‌کنند و همگی از الکترون و پروتون تشکیل شده‌اند. حتی کار به اینجا ختم نشده است و دانشمندان فهمیده‌اند که ذرات ریزتری به‌نام «کوارک»‌ها، ساختارهای ریزتر را می‌سازند. اینشتین حدود ۳۰ سال آخر عمرش را صرف این موضوع کرد تا بتواند به «نظریهٔ همه چیز» دست پیدا کند. البته او موفق نبود، ولی این تلاش‌ها هنوز ادامه دارد. انگیزهٔ مهم اینشتین این بود که می‌دانست «جهان قوانین واحدی دارد. قوانینی که با هم در تضاد نیستند و کاملاً هماهنگ هستند». اصلاً چیزی که باعث می‌شود علوم تجربی معنا داشته باشد، همین موضوع است. والا اگر هر گوشه از جهان قوانین مجزایی داشت و هر زمانی به گونهٔ متفاوتی رفتار می‌کرد، شناخت طبیعت غیرممکن بود.

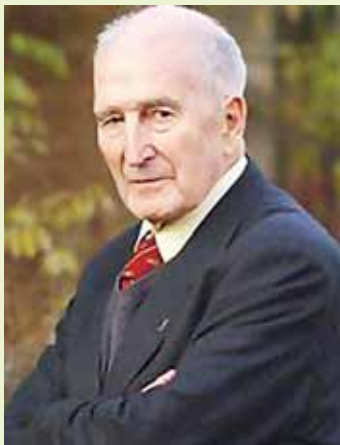
«اگر در زمین و آسمان غیر از خدای یگانه خدایان دیگری می‌بود، قطعاً زمین و آسمان تباہ می‌شدند» (انبیاء / ۲۲).

برنامهٔ خلقت

با این نشانه‌ها متوجه می‌شویم که خدای ما دانا و آگاه است و جهان را براساس فکر و برنامه خلق کرده است.

توحید

وقتی در جهان قوانین ثابت و واحدی حکمفرماست، پس مدیر و قانون‌گذار این جهان هم واحد است.



بی‌نوشته‌ها
Wilhelm Leibniz
Anthony Flew

عمر خود را صرف ترویج بی‌خدایی کرده بود، اما حدود ۱۰ سال پیش، در سن ۸۱ سالگی، با مشاهدهٔ پیشرفت‌های علم ژنتیک متوجه شد که ساختارهای نظام‌مندی که در جهان اطرافمان مشاهده می‌کنیم، بدون وجود خالق قابل توجیه نیست. به این ترتیب شروع به نگارش کتاب جدیدی کرد و در آغاز آن نوشت: «از آنجا که اشخاصی تحت تأثیر افکار من به گمراهی افتاده‌اند، به این وسیله می‌خواهم زیان عظیمی را که ممکن است به آن‌ها زده باشم، جبران کنم».

البته همهٔ دانشمندان این‌طور نیستند و برخی سعی می‌کنند، شواهدی را که در جهان وجود دارد، با «اگر» و «شاید» به گونهٔ دیگری توجیه کنند و از پذیرفتن خالق‌ی توانا که هدفی از آفرینش داشته است، فرار کنند. مثلاً می‌گویند: «شاید تعداد بی‌شماری جهان دیگر وجود دارد که هر یک به‌صورت تصادفی دارای قوانین فیزیکی و شرایط اولیهٔ متفاوتی است و ما در یکی از آن‌ها که همهٔ شرایطش ایده‌آل است، به‌وجود آمده‌ایم.» یکی از این متفکران که به وجود خدا اعتقادی نداشت، آنتونی فلو^۲ بود. او تمام